

وقتی در آبی همچنان دستی و پائی میزدم اکنون همان پنداشتم دریای می پایاب را
امروز حالی غرقه ام تا بر کناری اوقتم وانکه حکایت میکم تا زنده ام غرقاب را

سعدی

شکم بند دست است و زنجیر پسی شکم بنده، نادر پرستد خدای

سعدی

بادا طربسرای تر آن شرف که ناهید * گردد ز بهر زینت او کمترین زبانی
چون هلال از چرخ رخ بنمود خندان گشت خلق

عشرتی آمد در این غمخانه دنیا پدید
ای که خلوت سرای قدرت را * چرخ چون خلقه از برون در است

ظاهر فاریابی

خون بهای من جمال ذوالجلال خون بهای خود خورم کسب جلال
دل نباشد آنکه مطلوب گل است این سخن را روی با صاحب دل است

مولوی

ما و دلبر در سرابستان دل همصحبیم عقل بر در مانده و از حال دلبر بیخبر
شاه نعمت الله

تا در کمال امنی خرپشته زن فرود آید * چون وقت کوچ آمد نایم دمید باید
آمد که آنکه ساغر آریم چون عاشقان بر آریم
بر پشت چمن سمن بر آمد مازوی بدان سمنبر آریم
همچو سیماب از کف مفلوج * از پی مال خلق و حرص فروج

سنائی

دست از طلب مدار گرت هست برک این کانرا که راه توشه نه فقر است بینواست
شکسته گشت ز سر بنجه کفایت تو * حوادنی که گسته مهار پیش آمد

کس پرا کنده نیست جز کلبرک هیچ مظلوم نیست جز بیداد

کمال الدین اسمعیل

در حسن ماهر و بان تو آفتاب بنگر آب از حباب مینوش جام از شراب بنگر
شاه نعمت الله

روز نوروز و ماه فرور دین
تاجها ساخت گلبنان را آن
آمده ای عجب ز خلد برین
حله ها ساخت باغها را این

مسمود سعد

آوری دلخسته بطریقان روم و روس را پای جفت پای بند و سر رفیق بالهنک

قطران ارموی

مجمره گردان نسیم بهار
لخلخه سوز چمن گلگذار

شور شکر خنده گل در سرش
در دل شوریده غم شکرش

خواجوی کرمانی

عقل و جانم برد شوخی آفتی عیاره نمی باد دستی خاکیشی می آبی آتشپاره نمی

ای خصالت خوشدلان را چون مجبان پای بند

وی جمالت دوستا ترا چون مفرح دلکشای سنائی

این چون بهار خانه چین بر بهار چین وان چون نگار خانه مانی پراز نگار

عمیق

این است آن مثل که فرو نامد ^{شکاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی} خربنده جز به خان شتربانی ناصر خسرو

در بعضی کلمه هایس و پیش کردن دو جز کلمه تغییری در معنی پیدا نمیکند

چون کمان ابرو که ابرو کمان نیز درست باشد. حافظ فرماید:

عدو با جان حافظ آن نکردی که تیر چشم آن ابرو کمان کرد.

آگاهی ۵- گاهی يك الف که آنرا الف الصاق و الف الحاق نیز خوانند و در

قسمت های دیگر هم هست بین دو کلمه که مضاف و مضاف الیه هستند در آورند و اسم مرکب

بسازند مانند بنا کوش که از بن بمعنی بیخ و ته و گوش ترکیب شده است توضیح آنکه

باه آنرا که پیش داشته است امروز باز بر یا کسره تلفظ نمایند. از این جنس فعلا همین

يك اسم بنظر رسید.